



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

سه شنبه ۲۹ اپریل ۲۰۲۵

حمید انوری

سه روز پی در پی

۱- سیاه روز هفتم ثور ۱۳۵۷

۲ - سیاه روز هشتم ثور ۱۳۷۱

۳- حماسه نهم ثور ۱۳۵۹

سه روز همیشه به یاد ماندنی، سه روز خونین و سه روزی که ثبت اوراق تاریخ میهن ما گردیده است. به تقریب این سه روز، نگاه کوتاهی می اندازیم به رخداد ها و اتفاقات این سه روز فراموش ناشدنی. هرچند نوشتن و پرداختن به وقایع و جریانات و رخداد های این سه روز، مثنوی هفتاد من کاغذ بکار دارد که نه این کمترین را فرصت نوشتن و نه هموطنان ما را حوصله خواندن آن خواهد بود، پس بصورت اختصار نگاهی می اندازیم به این روزها:

۱ : هفتم ثور ۱۳۵۷

کودتای خونین و منحوس ثور در اثر خیانت یک مشیت خائن به وطن و مردم از همان صبحگاه هفتم ثور با ریختن خونهای پاک محمد داوود رئیس جمهور کشور و فامیل و اقارب شان آغاز شد. کودتای هفتم ثور به کمک و رهنمائی مستقیم سفارت روسیه شوروی آغاز شد (**...اینکه میگویند شوروی ها در مقابل عمل انجام شده کودتای ثور در افغانستان روبرو گردیدند، یک منطق غیر واقعی و دور از فهم در باره سیاست سوسیال امپریالستی شوروی می باشد. اولاً آیا کدام منطق سیاسی و عقل سلیم این امر را قبول میکند که ذریعه یک حزب مزدور و وابسته به شوروی در یک کشور، آنهم در کشور همسایه شوروی پلان کودتا طرح شود و سازمان جاسوسی(کی ، جی ، بی) و دولت شوروی از آن بی اطلاع باشد، چه رسد به تعویل و تطبیق آن !!!؟؟** و ثانیاً طرح پلان کودتا و جنبه های تطبیقی آن در کشور همسایه شوروی چون افغانستان یک امر ساده و بسیط نمی باشد و نظامیان افغان در طرح چنین پلان آنقدر آگاهی و وسعت نظر نداشتند که غایت مطلوب را برآورده می ساخت زیرا در صورت امکان ناکامی و کودتای نافرجام، نه تنها باعث درهم کوبیدن نفوذ همه جانبه

شوروی در افغانستان می شد، بلکه سیاست دولت جمهوری افغانستان را در تقابل با سیاست های دولت شوروی به نقاط خیلی ها خطرناک می کشانید که برای شوروی در درازمدت خیلی ها ناگوار و غیر قابل تحمل می بود. بر این اساس و ضوابط ، امر خیلی نا بجاست که در طرح و تطبیق پلان کودتا، دست غرض آلود شوروی بدور بوده باشد، چه رسد به آنکه به نظر شک و تردید بر آن نگریسته شود !! فقط این شوروی ها در طرح پلان کودتا مستقیماً و در اجرا و تطبیق آن بطور غیر مستقیم همه کاره بودند تا حزب دیموکراتیک خلق ... چنانکه قاعده افغانی کودتا یعنی نورمحمد تره کی رهبر حزب دانسته یا نادانسته این حقیقت را بار ها در محضر عام تکرار کرده است که علی الرغم اینکه جامعه ما در وضع انقلابی قرار داشت، ولی طبقات تحت ستم از عهده فراهم نمودن انقلاب اجتماعی بدر شده نمی توانستند، ما این کار، یعنی انقلاب !!؟ را توسط اردوی فداکار انجام دادیم...) 1

و چون مقاومت گارد خاص ریاست جمهوری غیر قابل باور بود و به کودتاچیان ضربات مرگباری وارد آورده بودند، بناً قوای هوایی روس وارد عمل شده و در شامگاهان همان روز قصر ریاست جمهوری را به شدت بمباردمان نموده و مقاومت در هم شکسته شد. کودتا با ریختن خون آغاز و در بستری از خون و خیانت و جنایت بارور گردید.

کشتن و بستن و زنده بگور کردن مردم از همان روزهای نخست کودتای منحوس ثور آغاز شد. کودتا ایکه آغاز بدبختی و فلاکت و دربدری و خانه بدوشی یک ملت بود، کودتا ایکه به غیر از جنگ و تجاوز و وحشت و بربریت و به خاک و خون کشیدن و بجز از بستن و بردن و شکنجه کردن و تیرباران کردن و گور های دسته جمعی و پلیگونها و زندانها و بمبارد و کشتار چیزی به ارمغان نیآورد. کودتای منحوس ثور سرآغاز همه بدبختی های افغانستان و مردم مظلوم آن بود و اشغال کشور توسط تجاوزگران روسی را به دنبال داشت و...

(... هر رفیق حزبی شیوه مخصوص خود را در کشتن و شکنجه افراد داشتند. اسدالله سروری قصاب درجه یک این رژیم که سمت ریاست سازمان اطلاعاتی (اگسا) را به عهده داشت هر شب به ده ها و صدها تن را در زیر شکنجه در زندان صدارت از بین میبرد. سروری در تعاملات اداری خود زمانی که شفاهی یا تحریری دستور رمزی میداد که (مجرم به پاکستان اعزام شود). بمعنی اعدام آن شخص بود...) ۲

عبدالله امین، برادر حفیظ الله امین که بحیث رئیس زون شمال ، ولایات شمال افغانستان را زیر نظر داشت ، هزاران تن از زندانیان را توسط طیارات ترانسپورتی هنگامیکه بر فراز کاسه کوه های

سالنگ میرسید، از هوا به پائین پرتاب نموده از بین میبرد. منصور هاشمی وزیر آب و برق به صد ها تن از مردم ولایت بدخشان، تخار و کندز را دست و پا بسته در صندوق ها و مقدار سنگ می انداخت و یا بطور انفرادی بجان افراد سنگی را می بست و به دریای کوکچه و آمو غرق میکرد. صاحب جان صحرائی والی کندز یکی دیگر از جنایتکاران رژیم در مجلس وزیران پیشنهاد نموده بود که، زمانیکه یکنفر بحیث مجرم گزارش داده شد، دیگر ضرورتی به محکمه و تحقیق نباید باشد. و با همین طرز دید، به صد ها تن از جوانان مکاتب را در شمال افغانستان قتل عام کرد.

صدیق عالمیار والی بلخ شبانه وقتی قیود شبگردی وضع میگردید، لباس مخصوص چرمی به تن میکرد و با نوشیدن شراب از خود بیخود شده و همیشه میگفت ((رفیق ها ! بیآئید که امشو خوده گلگون کنیم.)) و با دست خود به کشتن و قصابی مردم می پرداخت. برادرش عارف عالمیار که رئیس ترانسپورت ها در کابل بود نیز همین روش را در کشتن جوانان و اختطاف دختران و زنان داشت که بعد از تجاوز به آنان سر به نیست می شدند.

قادر والی بغلان که در زمان سردار محمد داوود خورد ضابط بود و بجرم جنایت به هشت سال زندان محکوم شده بود، بعد از کودتای ثور از زندان رها شده، به بدترین اعمال غیر اخلاقی دست زده و به صد ها تن را بیگناه از بین برد.

عبدالاحد ولسی والی غزنی ظاهراً لباس سفید پوشیده و دستار بر سر میکرد، به صد ها تن از روحانیون را بجرم اخوانی بودن زنده بگور کرد. جگرن عبدالرشید لاجورد قومندان لیسه عسکری کابل که اصلاً از قوم اندر غزنی بود، عقده های شخصی خود را زیر عنوان فعالیت های انقلابی جا داده و کسانی را که از سالها دشمنی داشت بجرم ضد انقلاب، خودش بقتل رسانیده است.

دگرمن گل آغا والی هرات در قیام مردمی هرات به هزاران هزار تن را در سال 1358 / 1979 از بین برد.

والی های جنایتکار دیگر چون محمد خان آفت در ولایت فراه و بعداً در ولایت لوگر، عزیزالله وگری که بعد (توفان) تخلص میکرد در ولایت فاریاب، انجنیر ظریف والی کندهار که یکبار چهل و هشت تن از سران قومی ولسوالی دند را با ساطور در دفتر کارش به قتل رسانیده، دهنشین والی شبرغان از جمله جنایتکارانی اند که شرح آن در این مبحث گنجایش ندارد... (۳)

شرح جنایات ننگین خلقی ها و پرچمی ها واقعا مثنوی هفتاد من کاغذ بکار دارد. چند نمونه از انواع شکنجه های وحشیانه که باند های خلق و پرچم بر مردم شریف افغانستان همه روزه و بلا وقفه روا

میداشتند، مشت نمونه خروار از قول یک زندانی را می آوریم { ... 1 - بیخوابی دوام دار، 2 - خوراندن آب نیم گرم : سطل های پر از آب نیم گرم را بر متهم می نوشاندند، بعد آلت تناسلی او را با رشمه می بستند، 3 - وزن های سنگین به خصیه های متهمین بستن، 4 - برق دادن ها ، 5 - در آب سرد ایستاد کردن ها ، 6 - در اطاق سرد برهنه کردن ها، 7 - ممنوع ساختن رفع حاجت، 8 - لت و کوب ها ، 9 - بوظل زدن ها ، 10 - مرچ تند در مقعد گذاشتن ها ، و...، هر که باری چند روزی در وحشت خاد و واد افتاده است، به خوبی میدانند که بر در و دیوار هر سلول تحقیق و زندان نام هائی از صد ها و هزار ها متهمین محکوم به اعدام دیده می شد. این در ها و دیوار ها هر روز صبح و شام پاک و تراشیده می شدند و روز دیگر دوباره پر میگشتند. زیرا متهمین در خیال خودشان فکر میکردند که این آخرین یادگار شان باقی خواهد ماند و روزی کسی آنها خواهد خواند و تاریخ مرگ شان را به خانواده های شان خواهد رساند. باری در آخرین روز های سال 1368 ه ش در سوراخ دیواری سلول تحقیق که مرا منتظر شکنجه برقی ساخته بودند، ورقه کوچک کاغذ را یافتم، وقتی آنها باز کردم با تعجب دیدم که پوهنوال محمد محسن فرملی یکی از بهترین استادان دارالمعلمین های عالی کشور ما در آن نوشته بود: ((من محمد محسن فرملی به حکم ظالمانه عبدالکریم شادان لوی خارنوال به اعدام محکوم شده ام، هرکه این کاغذ را یافت و امکان آنها به بیرون کشیدن داشت ، خبر اعدام مرا به خانواده ام برساند.)) { (۴)

کشف گور های دستجمعی هموطنان ما در مرکز و ولایات نمونه دیگری از وحشت و بربریت پادوان روس در کشور آزاده ماست.

گور دستجمعی در بدخشان که حدود چهارصد نفر از فرزندان آزاده افغانستان را در خود جای داده است، تف دیگریست به روی وطن فروشان خلقی و پرچمی. گور های دسته جمعی در چمتله و پلچرخ و در ولایات کندهار، هرات و بلخ و دیگر گور های دسته جمعی که هر روز در نقاط مختلف مرکز و ولایات کشف می شوند همه و همه حکایت از جنایات بی حد و حصر وطن فروشان بی آرم خلقی و پرچمی و باداران متجاوز روسی شان دارد. درود بر روان پاک عزیزان گمنام ما که در گور های دستجمعی زنده بگور شده و یا با رگبار ماشیندار های جانیان قرن به خاک و خون کشیده شده اند و نفرین ابدی باد بر عاملین آن.

ای کاش در افغانستان یک حکومت ملی و مردمی وجود میداشت تا اسدالله سروری ها و سید محمد گلابزوی ها و نورالحق علومی ها و جنرال بابہ جان ها و نبی عظیمی ها و دستگیر پنجشیری ها و سلطان علی کشتمند ها و عبدالله نائبی ها و امثال شانرا بر بالای همین گور های دستجمعی میبرد و در بیرون آوردن و شناسایی شهدای ما که کشته دستان پلید و خونریز این نمک بحرام های وطن فروش و جنایتکار و دیگر رفقای حزبی شان، هستند، می گماشت تا بعد از ادای احترام به شهدای راه آزادی و بعد از معذرت خواستن از جنایات بی حد و حصر شان، این جانیان سفاک را به محکمۀ ملت می سپرد، نه اینکه عفو عمومی و مصالحه ملی اعلان کرده و خون شهدای ما را پامال هوس های شوم خویش سازد و فرد فروخته شده و بی وجدانی بنام کرزی با طمطراق و دیده درائی و بی شرمی مدعی گردد که **(مردم افغانستان میخواهند گذشته ها را فراموش کنند)** تف بر تو ای چرخ گردون تفو. چگونه امکان دارد مردم درد رسیده و شهید پرور افغانستان بخون خفته این همه جنایت و بربریت و سفاکی وطن فروشان خلقی ها و پرچمی ها و قصابان و شکنجه گران خونریز و فوق وحشی اگسا و کام و خاد و واد و... و قاتلین و شکنجه گران فرزندان و عزیزان شانرا فراموش نمایند؟!

کرزی با سازش های شرم آور و ننگین خویش، در حقیقت خیانت بزرگی را در حق مردم مظلوم افغانستان روا داشته است. آیا ایشان کدام همه پرسى و نظر خواهی در زمینه انجام داده اند و یا اینکه مانند هر عملکرد دیگر شان به اصطلاح عامیانه (بی خریطه فیر) کرده اند؟ سازش های ننگین و انتلافات ننگین تر از آن یکی از شاخص های اساسی حکومت داری (شاه شجاع سوم) است که مملکت را به قهقرا برده و مردم زجر کشیده افغانستان را در یک سرایش مهیب و تباه کن قرار داده است.

((... به تاریخ 26 اپریل خبر اخطاریه کودتای ثور بوسیله دو نفر از رهبران نظامی افغان به نام های محمد رفیع به نام شفر (نیروز NIRUZ - و MAMAD - گلابزوی) نام های شفر آنها در سازمان جاسوسی روسها در دفتر نمایندگی (کی-جی - بی) داده شد. این دو نفر هر دو جاسوسان روس بودند (کی جی بی) با نور محمد تره کی از مدت تقریباً 30 سال در تماس بوده است. وی بحیث یک جوان سی و چهار ساله و یک ژورنالیست و نویسنده مارکسیست از سال 1951 به خدمت گرفته شد و بحیث یک ایجنت روس نام شفر (ایجنت نور NUR) به او داده شد ... بیرک کارمل در سال های 1950 به (کی-جی-بی) جذب گردیده و به خدمت گرفته شد و نام شفر او MARID مرید گذاشته شد.

تره کی و کارمل از همدیگر در نزد مقامات کی-جی-بی به شدت شکایت میکردند. تره کی ادعا میکرد که رهایی کارمل از زندان در سال 1952 قبل از دیگر زندانیان سیاسی، نشانه خیانت و ارتباط وی با مقامات جاسوسی حکومت است و... و کارمل در مقابل تره کی را متهم به رشوه خوری نموده ادعا میکرد که وی دارای چهار موتر، یک حساب بانکی شخصی با مقدار متناهی پول بوده و در خفا با امریکایی ها در تماس است و...)) ۵-

بگذار جانین شرف باخته خلقی و پرچمی گلو پاره کنند، سازمانک و حزبکی بسازند و داد از مردم و میهن زنند و داد و فریاد کنند و "مقاله و تحلیل های سیاسی و اقتصادی و... بنویسند و در این سایت و آن سایت منتشر نمایند و...، مردم افغانستان با تمام گوشت و پوست و استخوان خویش "وطن دوستی؟! و "مردم دوستی؟! این وطن فروشان مردم دشمن را تجربه کرده و زهر آنرا چشیده اند. حاصل وطن دوستی؟! و مردم دوستی؟! این وطن فروشان بی آرم، دو ملیون شهید، پنج ملیون آواره، صد ها هزار معیوب و یتیم و بیوه، هزاران هزار زندانی و صد ها زندان و شکنجه گاه و پولیگون ها و گور های دسته جمعی بی شمار در مرکز و ولایات و تخریب هشتاد و پنج فیصد کشور آبائی ما، به غارت بردن سرمایه های ملی کشور و در آخرین فرصت تسلیم نامردانه کشور به باداران روسی شان و... و هزاران هزار جنایت و خیانت دیگر بود که مردم افغانستان و جهان شاهد آن بودند.

در اینجا قسمتی از خاطرات آزاده مردی را می آورم که در چنگال جنایت گستر و خونین وطن فروشان فرومایه و غلامان روس گرفتار آمده و ده سال از عمر گرانبهایش را در دخمه ها و شکنجه گاه های مزدوران روس سپری نموده است:

((...از واقعه گرفتاری ام دهم اسد 1360 حدود دوماه میگذشت. زخم های بدنم الجق بسته بود.

زور آزمایی های شکنجه گران ریاست تحقیق (خاد) نتیجه دلخواه در پی نداشت. از سیما و حرکات شکنجه گر خشم و غضب فوران میکرد و دندان روی دندان می سائید.

سرانجام دل باد کرده اشرا با این جملات "مؤدبانه" خالی کرد:

"مه با تو سگ چوچه کار دارم!

خوده چی فکر کدی؟

آسمان چارم!

میفامی یانی؟ اگه راست باشی چپ میسازمت، اگه چپ باشی راست.

به شرفم قسم، اگه دلته از زندگی سیاه نکدم، نام خوده می گردانم. (...)

اگرچه فیس و فاس شکنجه گران "خاد" برایم تازگی نداشت، اما این را میدانستم که دشمن به سادگی از سرم دست بردار نیست.

او مجنونی بود که لیلاش را اقرار کشیدن از من انتخاب کرده بود. بنابراین برای تمامی حالت ها آمادگی روحی می‌گرفتم.

میرغصبی که به ظاهر لباس پازپرس به تن کرده بود، از اطاق تحقیق بیرونم کرد. در انتهای دهلیز امر ایست داد. با عتاب گفت: "روپته بطرف دیوال بگردان!" خودش داخل اطاق دیگر رفت. صدای ناله و فغان متهمین از اطاق های تحقیق به دهلیز می آمد. درد شنیدن این چیغ و فغان سخت تر از کشیدن درد شکنجه بود؛ ولی در دل سنگ "جلادان قرن بیستم" کمترین اثری نمی‌کرد. چرا که "ناله در مذهب اینها موسیقی فرح انگیز" به حساب می آمد.

مستتقی بعد از ربع ساعت از اطاق بیرون شد و با کسی راجع به دوسیه من حرف میزد. از "دستور" سرپیچیده بطرف شان نگاه کردم "مشاور" روسی همراهی "چوکره" ای خود در دهلیز ایستاده بود. "مشاور" با فارسی شکسته دستورهای لازمه را میداد.

همانگونه که قد او بلندتر از بازپرس وطنی بود، صلاحیتش نیز برتر از او بود. مزدورک وطنی مثل روباه ذلیل دور دور "مشاور" خارجی می چرخید و تواریش گفته او را طواف میکرد. نافرمانی من خوش "شیرک خانه روباه بیرون" نیامد، هیبت کنان بسویم دویده، از چانته اش چند درجن فحش و ناسزا بیرون کشید و به هوا پراگند.

با اینهم دل پرکینه اش یخ نکرد و سیلی های محکمی بر صورتم زد. قیافه اش خیلی مضحک می نمود. عیناً مثل روباه پیخ کرده دو انگشت خود را روی چشمانم فشار داد و گفت: "مه تو بیشرفه نگفتم که روپته از دیوال دور نتی؟"

چشمایت از کور کدن اس!

من می دانستم که گپ جای دیگر است. بام می چکید، دالان را لگد میکرد! حیف که صلاح نبود، اگر نه برایش میگفتم: آقای غیرتی! وقتی آسیابان شدی از مزد گرفتن چرا شرم داری؟ تمام عالم و آدم میدانند که سرنخ به دست بدار است!

سیلی های مستتقی خیلی درد داشت اما دردناکتر از آن موزه پاکی او و امر ونهی "رفیق مشاور" بود. من می دیدم که چاکرک حقیر دستورات ارباب مغرور را مو به مو اجرا می کند و مانند روباه دُم می جنباند. این درد استخوانم را سوختاند که برای چه اینها سرنوشت خود و ما را در گرو بیگانگان گذاشته اند تا روی زندگی و مرگ ما، اشغالگران وحشی زیر نام مشاور تصمیم بگیرند؟

جریان تحقیق متهمین توسط مستنطقین وطنی به پیش برده میشد. اما هر مستنطق مجبور بود تا راپورکارش را دمبدم به "مشاور" بسپارد و از او دستور بگیرد. همچنان در پایان کار هر دوسیه نظر "مشاور" برای تصمیم گیری شرط اساسی شمرده می شد.

شب و روز آسیاب گردان ریاست تحقیق دور میزد و بنی آدم میده می کرد. گاهی اوقات نیمه ای دوم شب متهم را به تحقیق می بردند. بیم از تحقیق و شکنجه، خواب راحت را از چشمان خسته زندانی می گریزانید.))5

این فرومایگان بی وجدان و جانیان قرن چنان دیده درآ و بی شرم و بی حیا هستند که سر پشقل نشسته و کنجاره خواب می بینند و باز هم خر لنگ شان هوس قصر ریاست جمهوری نموده و به هوا و هوس رسیدن دوباره به قدرت به هر پستی و پلشتی تن در داده و حاضر به هر نوع سازش و معامله با هرکس و ناکسی هستند و ... - ۶

هشتم ثور 1371 : ننگین روزیست که کودتاچیان هفتم ثوری با شرمساری و سر افکندگی از چنگ مردم فرار کرده و به آغوش برادران اخوانی شان پناه بردند.

هشتم ثور روزیست که کودتا چیان (چپ) با کودتا چیان راست به معامله پرداختند و اسمش را گذاشتند حکومت اسلامی و خون بیش از یک میلیون شهید راه آزادی را پامال هوس های شوم خویش ساخته و به زخم های بیشمار مردم درد رسیده افغانستان نمک اسلامی پاشیدند. بلی ! با زد و بند های ذلتبار و خائنانه خلقی ها و پرچمی های بی آرم و اخوانی های از خدا بیخبر، چنان آب سردی بر آتش خشم ملت رنج دیده افغان پاشیدند که مردم هرگز فرصت نیافتند تا نفسی به راحت بکشند و تا دیده گشودند همان خلقی ها و پرچمی های ملحد، جنایتکار و وطن فروش را در کنار برادران اخوانی شان با عبا و قبا و چین و کلا و پکول و باریش و دستار و عمامه، مشاهده کردند.

ملیشه گلم جم یک شبه به (خالد بن ولید) مبدل شد و بلند پایگان خلقی و پرچمی به مشاورین حکومت اسلامی تغییر چهره دادند. رتبه های جنرالی و سترجنرالی به شاخی باد شد و تمام دم و دستگاه حکومت منحلۀ نجیب، چون اتحادیه نویسندگان، اتحادیه زنان، اتحادیه هنرمندان و ... همه و همه با ازدیاد یک پسوند اسلامی با همان ساختار و تشکیلات و پرسنل در خدمت رژیم (ربانی) قرار گرفتند. سازمان جهنمی خاد با تمام امکانات و خادستان سادیست آن نیز به حکومت اسلامی ملحق گردیدند و آب از آب تکان نخورد. همه اعضای بلند رتبه و افراد حزبی و سازمانی حزب منحلۀ (وطن) از کیسه خلیفه بخشیده شدند و مورد تفقد حکومت اسلامی قرار گرفته و آنچه از سرمایه های ملی کشور باقی مانده بود را با فراغت خاطر به خارج از کشور انتقال دادند. و {.....طبق احصائیه گیری منابع

بیطرف، در جریان جنگ های داخلی مجاهدین برای تصرف کابل از ثور 1371 الی سقوط حکومت برهان الدین ربانی توسط طالبان در 5 میزان 1375 ، سی هزار (30000) نفر بقتل رسیده، هشتاد هزار (80000) نفر مجروح گردیده و بیش از پنجصد هزار (500000) خانواده آواره و مجبور به ترک کابل گردیدند{۷}

نره از خروار و کمی از بسیار و قطره ای از ابحار جنایات کودتا چیان(چپ) و (راست) را از قلم یک خلقی مرور کرده به همه وطن فروشان چپ و راست و میانه نفرین میفرستیم.

((... آنهای که با توطئه های خود شهر کابل را به حمام خون و گورستان تاریخ و مرکز لکه دار ساختن دامن پاک معصومترین خانواده های شهر(و مملکت) ما مبدل کردند، چگونه به خود حق میدهند که با استفاده از سکوت غمبار دیگران خاک بر چشم تاریخ زنند.

یک صحنه از این وحشت ها را بر سبیل مثال نکر میکنم. اوائل حکومت داری مشترک مسعود- ربانی بود. ملیشای دوستم که نمایندگی از قوت پرچم- کارملی میکرد و بریالی، علمی و دیگران رهبریش میکردند متحد نزدیک حزب وحدت اسلامی و گروه اسماعلیه نادری ها بود. جنگی شدید، خونین و سخت بیرحمانه بنام تاجیک و هزاره که جنگ مسعود و مزاری بود در گرفت، نه تنها هزار ها تن در جنگ از هردو طرف سر باختند، بلکه قبرستان های دسته جمعی تراژیکی از جمع کشته شدگان که قتل جمعی شده بودند و شامل اطفال، زنان و پیرمردان بجا افتاده و زمینگیر می شدند اطراف شهر را پر ساخت، در این میان دوستم به مشوره رهبران سیاسی خود از مسعود طالب امتیازات بیشتر گردید، مسعود که از سرنوشت نجیب الله درس گرفته بود به امتیازات بیشتری به جنرالان کارملی همکارش حاضر نشد. برای تهدید مسعود این گروه رخ به حزب اسلامی بردند و در ائتلاف با آن حزب جنگهای تازه در گرفت، بابه جان پرچمی کارملی معروف و جنرال مومن به این ائتلاف تازه نه پیوستند، روابط دوستم با این دو بهم خورد، مومن در جنگ مسعود و مزاری در حومه دارالامان در محاصره افتاد و لیک به تدریج قوتهایش را از ساحه کشید و به حیرتان رفت که بعد تر در نتیجه توطئه که برایش ساختند سرش را باخت . بر کندک محافظ مکروریان مربوط بابه جان شبانه هجوم بردند و هرچه دار و ندار آن کندک بود به یغما رفت . چند شب بعدتر از این حادثه نخست شماری از پنجشیری های شورای نظار را اسدالله مار خور که با محمود بریالی یکجا میزیست در داخل یک کانتینر پر از مواد سوخت انداخته آتش زدند و بعد آن شبانه بر پوسته های شورای نظار در داخل مکروریانها هجوم آوردند، پوسته های شورای نظار جنگ ناکرده گریختند. ولیک نصف خانه های مکروریانی ها به چور و چپاول و در مواردی تجاوز بر شرف و ناموس شان

گرفتار آمدند. .. و چنان قیامتی برخاست که هیچ کس نمیدانست که بر سر و مال و شرف و ناموس شان چه خواهد آمد. اینها همه فقط بخاطر آن صورت می‌گرفت تا فضا را بر مسعود تنگ آورده کسب امتیاز کنند...))^۸

جنایتکاران اخوانی روی رفقای وطن فروش خلقی و پرچمی شانرا در خیانت و جنایت و دنانت سپید نموده و در جنایتکاری دست شیطان را از پشت بستند. زن و دختر و پسر مردم را در روز روشن چور کردند، به ناموس مردم بیشرمانه تجاوز نموده و جوی هائی از خون هموطنان مظلوم ما جاری ساختند. کابل زیبا را به ویرانه غم انگیزی مبدل نموده و بیشتر از شصت هزار **هموطن ما را از دم تیغ شقاوت خویش گذشتانند**. قوماندان یک حزب در یک گوشه شهر شبش هایش را بزور تفنگ بالای مردم بفرش میرسانید و یکی از افرادش را قلاده در گردن نموده و چون یک سگ جنگی از وی استفاده میکرد و اگر کسی از خرید شبش قومندان خودداری میکرد، سگ زرداد وارد عمل میشد و با دندان ها و ناخن های دراز خود، وی را تکه و پاره میکرد و قومندان صاحب می خندید و از تماشای آن لذت میبرد. قومندان دیگری در کنار دیگری از شهر بعد از آنکه مردم را غارت میکرد به سر شان میخ می کوبید و آن دیگری بعد از غارت مردم، سر های شان را با یک ضربت شمشیر از تن های شان جدا نموده و از خیز و جست تن بی سر لذت می برد و نام عمل ننگین خود را گذاشته بود (رقص مرده.)

آن دیگری چندین نفر اسیر غیر مسلح را در داخل یک کانتینر آهنی محبوس کرده و در زیر کانتینر آتش می افروخت و از سوختن انسانها و از داد و فریاد آن مظلوم ها لذت می برد و نام این عمل شوم و غیر انسانی و غیر اسلامی خویش را گذاشته بود (رقص زنده)،... { **جنگ های حزب وحدت و اتحاد اسلامی با گذشت زمان به یک جنگ تمام عیار قومی تبدیل شده، و... رقص مرده ها، میخ زدن به سر های مخالفین، تجاوز به نوامیس طرفین و زیر پا گذاشتن کلیه کرامت های انسانی از خاطرات تکان دهنده و درد بار این جنگ هاست که مردم کابل هنوز آنرا فراموش ننموده اند. در جنگهای غرب کابل که منطقه افشار کاملاً ویران گردیده و بر ساحات خوشحال خان مینه، سیلو، پوهنتون، کارته سخی، چهلستون و دارالامان خسارات شدید جانی و مالی وارد گردید، دولت مرکزی در حمایت از اتحاد اسلامی مواضع حزب وحدت را پیوسته زیر بمباران قرار میداد. } (۹)**

میگویند باری یکی از ریش سفیدان مربوط حزب وحدت اسلامی به مزاری رهبر حزب از این همه جنایات افرادش خبر داد و از وی تقاضا کرد که جلو این همه جنایت را بیگیرد، وی در جواب گفته بود: بچه ها اگر این کار ها را میکنند در مقابل خوب می جنگند. هر حزب و هر تنظیم شیوه های

مخصوص به خود داشتند و در توهین و تحقیر و زجر و آزار و شکنجه و کشتار مردم با همدیگر در رقابت بودند. سیاف قبل از هجوم افرادش به کابل به آنها دستور داده بود که شهر کابل را ویران کنند وی معتقد بود که شهر کابل کثیف شده است و باید خاک آن زیر و رو شود، که همان گونه عمل کردند. گلبدین حکمتیار به بهانه موجودیت دوستم در کابل، شهر را از چهار آسیاب مقرر نظامی خود، به هاوان و راکت و خمپاره بست و از کشته ها پشته ها ساخت و جوی هائی از خون هموطنان ما جاری ساخت و عاقبت در همان ویرانه به حیث صدراعظم تشریف فرما شد و بر ویرانه های آن اشک تمساح ریخت. قومندان مسعود به هدایت ربانی و همکاری سیاف در کارته سه و افشار کابل چنان جنایتی را آفرید که تاریخ نظیرش را به یاد ندارد. با تاسف که این سلسله سر دراز دارد...

{...از دروازه ها و کلکین های نظام قراول و عمارات فرقه ها و قول اردو ها گرفته تا لین های برق، آهن پوش ها، دپیو های مهمات و وسایط خورد و بزرگ که به مجاهدین تسلیم داده شده بود مورد چپاول قرار گرفته، یا به قرارگاه های جهادی در قریه ها برده شده بودند و یا در بازارها به معرض لیلام قرار داده شدند. وسایط و وسائل انجینیری مورد استفاده شخصی در ساختمان ها قرار گرفت. خریطه ها و اسناد محرم اردو نزد دکانداران و قصابان منحصیث کاغذ باطله مورد استفاده قرار گرفت. تعلیم نامه ها و کتب مسلکی برای گرم نمودن بخاری ها سوختانده میشد. استادان، متخصصین، افسران مسلکی و دکتوران که امکان خارج شدن از افغانستان را نداشتند به خانه های شان نشسته تن به تقدیر سپرده بودند. جای یونیفورم نظامی را دستمال و پکول گرفت، نام قوای مسلح دیگر شنیده نمی شد، تردد وسایط به ندرت به مشاهده میرسید، زیرا همه وسایط دولتی از طرف مجاهدین به غنیمت برده شده بود. شبانه ده ها خانه مورد تلاشی قرار میگرفت. کابل را وحشت فرا گرفته بود. تنها گروپهای احمد شاه مسعود با لباسهای پلنگی ملبس بودند که با دستمال و پکول منظم تر حرکت میکردند، اما خانه های نشانی شده از نظر شان دور نبود، زیرا شخص وزیر دفاع هنوز بکابل نیآمده بود که امنیت را تامین کند. در عین حال همه دارائی های عامه چون کتابخانه

ها، موزیم کابل، آثار قلمی نگارستان غلام محمد میمنگی، کتابخانه عامه کابل چپاول شده و یا به خارج انتقال داده شده و به فروش رسیده بودند....} (۱۰)

اگر خواسته باشیم تمام جنایات و پستی ها و پلشتی های معامله گران هفتم ثوری ها و هشتم ثوری ها را بر شماریم از مثنوی هفتاد من کاغذ هم به یقین بیشتر خواهد شد. روز های منحوس هفتم ثور 1357 و هشتم ثور 1371 به یقین که روز های سیاه و خونباری اند که جا دارد این روز ها در تاریخ کشور ما به نام روز های عزای ملی ثبت گردند.

ننگ و نفرین ابدی باد بر کودتاجیان هفتم ثور و هشتم ثور.

نهم ثور 1359: روز حماسه، روز شهامت و روز شهادت دختران و پسران مکاتب کابل. روز قیام چادر و قلم در مقابل توپ و تانک. روز، نه گفتن در برابر ظلم و تجاوز. نهم ثور روزی بود که جاده های کابل از شکوه و هیبت شاگردان مکاتب کابل و از خشم و نفرت شان به مقابل متجاوزین روسی و غلامان بیمقدار خلقی و پرچمی شان به خود میلرزید. جاده های کابل را شور و هلهله فرا گرفته بود. دختران مکاتب بسوی عساکر هموطن خویش که جهت سرکوبی تظاهرات مسالمت آمیز شان فرستاده شده بودند، با نفرت و خشم نگاه میکردند و عده از آنها در حالیکه چادر های سفید خویش را بر سر عساکر حکومت کابل می انداختند، فریاد سر داده بودند که (اگر شما شهامت دفاع از وطن را ندارید، چادر های ما را پوشیده و تفنگ های تان را به ما دهید تا از وطن خود دفاع کنیم) ... عساکر و فرماندهان شان در حالیکه از خجالت آب می شدند، سر های شانرا به زیر انداخته و تفنگ های خویش را محکم چسپیده بودند و از هر گونه مقاومت در مقابل خواهران شان خودداری میکردند و چنان بود که رژیم دست نشانده روس، عمال سازمانی و حزبی خویش را مسلح ساخته و جهت سرکوبی آنها به جاده ها فرستادند و هم زمان زرهپوش های روسی وارد عمل شده و هلی کوپتر های نظامی روسی در آسمان کابل ظاهر گردیدند.

سازمانی های بی وجدان خلقی و پرچمی در حالیکه در عقب درختان سنگر گرفته بودند، بر روی خواهران خویش آتش گشودند.

فریاد و فغان دخترکان مکاتب کابل در فضا پیچیده بود. جویی از خون جاری گشت و به هر گوشه و بیشه و به هر سرک و جاده ای خون پاک شاگردان بیگناه مکاتب کابل بر زمین ریخت و شاگردان قهرمان مکاتب در حالیکه شهدا و زخمی های خویش را از زیر رگبار مسلسل های خلقی ها و پرچمی ها بیرون میکشیدند، همچنان مصمم و نترس با شجاعت تمام شعار میدادند که (روسها از ملک ما بیرون شوید)، مرک بر اسارت. زنده باد آزادی و... محصلین پوهنتون هم به شاگردان مکاتب پیوستند و کرملین نشینان و نوکران بومی شانرا به لرزه درآوردند. فریاد های آزادی خواهی هر لحظه بلند تر و بلند تر میشد و چنان بود که روس های متجاوز دست به کار شده و هلی کوپتر های روسی در حالیکه با ارتفاع کم از فضا مظاهره چپان را زیر نظر داشتند، بر آنها آتش گشودند و صحرای محشر برپا کردند. صد ها و هزاران شاگرد و محصل در خون خویش غلتیدند و تمام

کابل را بوی باروت فرا گرفته بود. عدهٔ بیشماری به شهادت رسیده و تعداد زیادی زخمی شدند و متباقی را سگان بویکش (اگسا) بزور تفنگ به لاری ها سوار کرده روانهٔ زندانها و شکنجه گاه ها نمودند.

(ناهد صاعد) و (وجهیه خالقی) از جملهٔ اولین شهدای تظاهرات کابل بودند که چادر های سفید مکتب شان با خون های پاک شان رنگین شد و سرخ روی و سرافراز به جاودانگی پیوستند. یاد شان گرامی باد و روح و روان شان شاد!!!

جریان این تظاهرات شکوهمند با خط زرین درج تاریخ پرافتخار ما گردیده و نام های شهدای نهم ثور و تمام شهیدان راه آزادی در قلب هر افغان وطن پرست و آزادی دوست تا ابد زنده و جاودان است. در حالیکه سر تعظیم به پیشگاه شهدای نهم ثور و تمام شهیدان راه آزادی فرود می آوریم، به روح پاک شان درود و دعا فرستاده و به جنایتکاران وطن فروش خلقی و پرچمی نفرین میفرستیم. با استفاده از این فرصت یادآور باید شد که زنان و دختران افغانستان، سهم براننده در جهاد و مقاومت مردم افغانستان در مقابل متجاوزین روسی و نوکران خلقی و پرچمی شان داشته و با شهامت تمام و بصورت بسیار شایسته تا آخرین لحظات در پهلوی برادران شان استوار ایستاده بودند. با جرئت میتوان گفت بدون شراکت زنان افغان در جنگ آزادیخشی ملی، جنگ آزادی بخش ملی ما هرگز به پیروزی نمی رسید.

-
- ۱- تحلیل مختصر راجع به نقش استعمار نوین جهان ابرقدرت در افغانستان – نویسنده: (خیر محمد بایگان) -تاریخ طبع 1379 خورشیدی – صفحات 132 - 133
 - ۲- تاریخ روزنامه نگاری در افغانستان: نوشتا دکتور محمد حلیم تنویر صفحه 238 - جدی 1378
 - ۳ - مثلث بی عیب: نویسنده: شاه محمود حصین – قسمت هائی از صفحات 184 تا 189 سال طبع 1383 چاپ دوم
 - ۴-

The World was going our way نوشتهٔ کریستوفر اندریو و واسیلی - ترجمه آزاد از کتاب میتروخین (صفحه 387

۵- به سلسله ای "به یاد رنجهای مقدس": نسیم رهرو"

۶- جنگ قدرت - وقایع سه دههٔ اخیر افغانستان- نوشتهٔ: لعلستانی – صفحه- 466

۷- مثلث بی عیب: نویسنده: شا محمود حصین –صفحه 549 - سال طبع 1383 چاپ دوم

۸- جنگ قدرت – صفحه 505

۹- افغانستان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تا سقوط شمال بدست طالبان – نویسنده: دگر جنرال

ارکانحرب عبدالروف بیگی – صفحات 36 و 37

۱۰- خبر گزاری بی بی سی - 22 اپریل 2009